

عنوان مقاله:

از چالش رابطه باید و هست در فلسفه تا شناسایی تداخل عوامل اجتماعی در باید و هست

محل انتشار:

فصلنامه روش شناسی علوم انسانی، دوره 28، شماره 111 (سال: 1401)

تعداد صفحات اصل مقاله: 11

نویسندگان:

رضا ماحوزی - عضو هیئت علمی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

علی اصغر مروت - عضو هیات علمی دانشگاه بوعلی سینا همدان

خلاصه مقاله:

«باید» و «هست» و رابطه آن دو در فلسفه‌های سنتی و حتی فلسفه‌های جدید همواره موضوع بحث و تامل بوده است. این موضوع در قرن اخیر، از فلسفه به جامعه‌شناسی علم رفته و زیست جمعی و علمی محققان و دانشمندان را به‌مثابه موضوعی انضمامی مورد تحقیق قرار داده است. در این تاملات، برخلاف برداشت فلسفی که بیشتر خواهان استقلال و خلوص علم از غیرعلم است و به ایده علم ناب در عالم ایده‌ها و یا در ضمیر حکیم و یا در انتزاعی خالص و به‌طور کلی در ساحت «هست»‌هایی تغییرناپذیر نظر دارد، این هست‌های ازلی و ثابت جای خود را به هست‌های زمانی و مکانی و اجتماعی داده و از این رو نوع دیگری از این رابطه را رقم زده است؛ رابطه‌ای که به باید‌هایی متفاوت انجامیده است. این موضوع سبب تغییر نگاهی عمده در ملاحظات روش‌شناختی و تحلیل‌های فلسفی و جامعه‌شناختی درباره موضوعات تحقیق از جمله روش‌شناسی علم و معرفت‌شناسی معیار شده است. در این نوشتار تلاش می‌شود پس از بیان تاریخچه‌ای کوتاه از رابطه این دو مقوله در فلسفه سنتی، به تغییرات معنایی و روشی اشاره شود که در رابطه این دو، به ویژه در جامعه‌شناسی علم و معرفت در دوران جدید و معاصر رخ داده است.

کلمات کلیدی:

باید، هست، فلسفه، جامعه‌شناسی علم، هنجار، معرفت

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/1517403>

